



مریم بازمحمدی از خاطره انقلاب ۱۳۵۷ در کوچه پس کوچه های اطراف حرم می گوید

تنها ماندن من و علی



صندوق
خاطرات

● پناه گرفتن پشت ژبان

یکی از روزهای اواخر دی ماه برای مریم معنای دیگری دارد؛ روزی که مسئولیت برادر کوچکش به طور کامل به دوش او افتاد. آن روز، مادر که باردار فرزند سوم بود، برخلاف همیشه تصمیم گرفت همراه بقیه به راهپیمایی برود و پدر هم مخالفتی نکرد. خانواده به سمت چهارراه شهدا راه افتادند.

تعریف می کند: در میان جمعیت، بایک دست محکم دست پدر را گرفته بودم و با دست دیگر، محکم تر از همیشه دست علی را. جمعیت آرام آرام به سمت حرم مطهر حرکت می کرد و خیابان پر بود از شعارها و هیجان مردم معترض. مثل روزهای قبل.

● دوباره کنار هم

صدای تیرهای نزدیک تر می شد و از پدر و مادر خبری نبود. ماندن دیگر به صلاح نبود و مریم تصمیم گرفت راه خانه را در پیش بگیرد. مسیری که از کوچه پس کوچه های اطراف حرم بلد بود. در دلش آشوبی برپا بود، اما سعی می کرد نترسد. علی، بی خبر از نگرانی خواهرش، سرگرم تماشای مغازه ها و آدم ها بود. وقتی به خانه رسیدند، در بسته بود و آن ها پشت در نشستند. دقایقی بعد، پدر و مادر از دور پیدا شدند؛ سر تا پایشان پر بود از گل و آلودگی. همان جاکنجاوی مریم گل کرد.

او با لبخندی روایت می کند: بالاخره پدر ما چرا را تعریف کرد؛ از زمین خوردن مادر در جوی آب کنار خیابان و تصمیمی سریع برای پنهان شدن در همان آب های گل آلود تا خلوت شدن خیابان. مریم آن روز چیزی نگفت، اما در دلش به داشتن پدری که در سخت ترین لحظه ها راه نجات را پیدا می کند، افتخار می کرد.



● خاطرات ماندگار ۱۱ سالگی

مریم بازمحمدی از نسل بچه های دهه ۴۰ است؛ نسلی که نوجوانی اش با روزهای پرتلاطم انقلاب اسلامی گره خورد. او آن روزها را خوب به یاد دارد. چون پدر و مادرش از جمله کسانی بودند که پای ثابت راهپیمایی ها و تظاهرات بودند و زندگی شان در همان خیابان ها جریان داشت. به همین دلیل، ایام سالگرد انقلاب برای مریم فقط یادآور یک اتفاق تاریخی نیست؛ بلکه یادآور خاطره ای شخصی است که هنوز بعد از سال ها، لبخند آرامی را روی صورتش می نشاند.

مریم خانم از زمستان سال ۱۳۵۷ تعریف می کند: ایامی که تقریباً همه چیز رنگ انقلاب داشت. روزها همراه خانواده در خیابان ها شعار می دادند و شب ها صدای «... اکبر» از پشت بام ها بلند می شد. او می گوید: پدرم تقریباً هر روز در راهپیمایی ها حضور داشت و در بسیاری از روزها، دست من یازده ساله و برادر نه ساله ام، علی را هم می گرفت و با خودش می برد.

کتابخانه شهید محمدکاظم خیابانی در محله شهید بسکابادی
با همکاری اهالی و نوجوانان راه اندازی شد

روشنایی کتاب در انباری خاموش



مکان نما

برای کودکان و نوجوانان داشته باشد؛ به ویژه در این سوی شهر که امکانات تفریحی و فرهنگی کم است.

هاشمی می گوید از زمانی که امامت مسجد را برعهده گرفته، این فکر همراهش بوده است. در نهایت، با همکاری هیئت امنای مسجد تصمیم گرفتند انباری بدون استفاده طبقه بالا را از وسایل غیر ضروری خالی کنند و با هزینه ای که جمع شد، قفسه هایی برای کتاب تهیه کنند.

● چراغی که نوجوانان روشن نگه داشته اند

برای تهیه کتاب، در کانال مسجد اطلاع رسانی کردند و اهالی هم تعدادی کتاب به کتابخانه هدیه دادند. همه کتاب ها تک تک تفکیک، بازبینی، کدگذاری و غربال شدند تا مجموعه ای مناسب برای استفاده کودکان و نوجوانان فراهم شود. حالا پانصد جلد کتاب دارند. در این مسیر، خود نوجوانان محله هم پایه پای بزرگ ترها همراهی کردند. حالا چهار دختر نوجوان فعال، نقش مهمی در امور کتابخانه دارند. آن ها به صورت داوطلبانه و شیفیتی در کتابخانه می مانند؛ کتاب ها را امانت می دهند، عضوگیری می کنند و مراقب کتاب ها هستند. یکی از آن ها رقیه طالبی است؛ دختر هفده ساله ای که با اشتیاق درباره رویای همیشگی اش می گوید: همیشه آرزو داشتم در محله مان یک کتابخانه داشته باشیم تا برای گرفتن کتاب مجبور نباشیم کلی راه بروم و خودم رابه کتابخانه حرم برسانم.

سحر نیکو عقیده کتابخانه شهید محمدکاظم خیابانی هفته گذشته در مسجد الرضا^(ع) افتتاح شد؛ کتابخانه ای که ایده راه اندازی اش از دل دغدغه های اهالی محله شکل گرفت. مردم می خواستند جایی باشد تا برای کودکان و نوجوانان، خوراک فرهنگی سالم فراهم کنند؛ و چه فضایی بهتر از کتابخانه؟ حالا تنها یک هفته از افتتاح آن گذشته است و پنجاه نفر از نوجوانان محله عضو کتابخانه شده اند. همین استقبال گرم سبب شده است دغدغه مندان محله تصمیم بگیرند قدم های تازه ای برای ارتقا و گسترش این کتابخانه بردارند تا این فضایی از پیش به کانونی برای رشد، یادگیری و نشاط نسل جوان تبدیل شود.

● ساختن دل خوشی برای بچه ها

کتابخانه در طبقه بالای مسجد قرار گرفته است؛ جایی که روزگاری انباری بود و حالا با تغییر کاربری، به فضایی هرچند کوچک اما کاربردی برای کتاب خوانی بچه ها تبدیل شده. گوشه ای از این طبقه، قفسه ای چوبی گذاشته اند و کتاب ها را داخل قفسه ها چیده اند. هنوز کم و کسری ها زیاد است، اما همین فضای ساده هم دل بچه ها را خوش کرده و انگیزه ای شده برای آمدن به مسجد و کتاب خواندن. حجت الاسلام والمسلمین سید هادی هاشمی، امام جماعت مسجد و از فعالان فرهنگی و اجتماعی محله، یکی از چهره های اثرگذار در راه اندازی این کتابخانه است. او سال ها این ایده را در ذهن داشته است: «هر محله باید یک کتابخانه محلی و مردمی

او می گوید محله پر از بچه های کتاب خوان است؛ بچه هایی که شوق آمدن به کتابخانه را دارند؛ فقط در همین یک هفته بعد از افتتاح، پنجاه نفر عضو شده اند.

این استقبال، برای رقیه و دوستانش، انگیزه ای دوچندان است تا چراغ این کتابخانه کوچک همیشه روشن بماند.

● وعده ارتقای کتابخانه

زینب محبت، دانش آموز مدرسه عاشوراویکی از اعضای خردسال کتابخانه، فقط یازده سال دارد اما کلی کتاب خوانده است. در همین سن و سال، فهرستی بلند از کتاب هایی که خوانده است، برای خودش دارد. او می گوید از طریق مدرسه فهمیده که مسجد کتابخانه راه اندازی کرده است؛ «قبلاً برای گرفتن کتاب باید تا محله های دور می رفتم؛ حالا خوشحالم که همین جا کتابخانه داریم.»

زینب به کتاب های مذهبی و تاریخی علاقه ای ویژه دارد. هرچند می گوید کتابخانه هنوز خیلی پر محتوا نیست، خوش بین است؛ «گفته اند قرار است کتاب های بیشتری بیاورند و کتابخانه بزرگ تر شود.»